

سیدانستین

منصور ضابطیان



سفرنامه و عکس‌های کوبا

۲۳ مقدمه

۲۲

بازیگران دهه تقی‌بی با ایفای نقش

۲۱

سلفی با اعمال شاقه

۲۰

شخصیت ستارپیروی اول



۴۷

سفرهای انقلاب

۵۹

مهمانی بزرگ

۷۱

خانه‌ی امن ماریا

۸۹

مُل‌های شبانه

خوشه‌های موز

۹۷

دوست اینترنیتی

۱۰۹

دولت کارخانه‌ی باس اندکو

۱۱۷

تیپای

۱۲۲



غروب نارنجی

۱۲۹

آخرین پیغام

۱۳۵

رویدادهای مهم تاریخ کوبا

۱۳۹

در مقدمه‌ی این کتاب می‌خواهم پیش از هرچیز سپاسگزاری ویژه‌ای کنم از آقای باراک اوباما که در تسریع سفر من به کوبا بسیار مؤثر بود. اگر اوباما نبود شاید حالا حالاها پای من به کوبا نمی‌رسید و این کتاب هم پیش روی شما نبود. سال‌ها بود قصد داشتم به کوبا بروم اما نمی‌شد. کارهای متعدد و دوری راه و سفرهای کاری و غیرکاری همه باعث شده بود این آرزوی همیشگی عقب بیفتد و هیچ‌گاه جامه‌ی عمل نپوشد. کوبا می‌توانست سفر پروپیمانی باشد که خوراک یک کتاب کامل را فراهم کند؛ جایی در انتهای دنیا که هم برای من ناشناخته بود و هم برای خوانندگان کتاب‌هایم در ایران.

از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۹۴ زمزمه‌ی برقراری رابطه بین آمریکا و کوبا در رسانه‌ها پیچید. یک دشمنی دیرینه‌ی تاریخی قرار بود فراموش و اختلافات کنار گذاشته شود. خبرها را دنبال می‌کردم اما هنوز برایم جدی نبود تا اینکه در اواخر زمستان، آقای جان کری وزیر امور خارجه‌ی آمریکا با هیئت همراهش به هاوانا رفت و سفارت کشورش را در هاوانا افتتاح کرد. وقتی پرچم آمریکا بالا می‌رفت و دروزش نسیم کناره‌ی اقیانوس اطلس، ستاره‌هایش را به رخ دشمن قدیمی می‌کشید، با خودم فکر کردم آینده کوبا چگونه خواهد بود؟ قضاوتی نمی‌کنم که بهتر است یا بدتر، این را خود کوبایی‌ها باید بگویند و تاریخ، اما هرچه هست دیگر شبیه کوبای

امروز نخواهد بود. کوبایی که هنوز روح فیدل با همه‌ی کهنسالی‌اش در آن حضور دارد، کوبایی که هنوز «چه» قهرمان رویاهایش است، کوبایی که یکی از آخرین مظاهر دیگرگون بودن است... من دوست دارم این کوبا را ببینم، نه کوبایی که مثل جاهای دیگر دنیا پر از مک‌دونالد و کی‌اف‌سی است. من دوست دارم بر دیوارهای شهرهایش عکس چه‌گوارا را ببینم نه جاستین بیبر را...

چند روز بعد خطر جدی‌تر شد. باراک اوباما هم قرار شد برای ملاقات با راثول کاسترو به هاوانا برود. شک نداشتم که روند تغییرات و آمریکاییزه شدن سرعتی بیش از پیش خواهد گرفت. باید می‌جنیدم، اگر امسال هم به کوبا نمی‌رفتم معلوم نبود تا سال دیگر چه میزان تغییرات در آنجا صورت بگیرد و چقدر کوبا می‌تواند از دام کاپیتالیسم برهد و همچنان شبیه جاهای دیگر نباشد. باید می‌جنیدم و می‌رفتم. باید آخرین یادگاری‌های استقلال را می‌دیدم و ثبت می‌کردم. کوبایی‌ها با همه‌ی دشواری‌هایی که در شصت-هفتاد سال اخیر از سر گذرانده‌اند اما همچنان به عنوان مردمی مستقل و ویژه از آنها یاد می‌شود. در این کتاب شرح ملاقات من با آنها را می‌خوانید، در یک بازه‌ی زمانی بیست‌روزه در مارس و آوریل ۲۰۱۶. در این سفر علاوه بر اقامت در هاوانا به دو شهرترینیداد و وینالس هم سفر کردم که شرح‌شان در کتاب آمده است. همچنین تا حد امکان عکس‌هایی را هم ضمیمه‌ی مطالب کرده‌ام که مطمئنم مثل همیشه با این انتقاد روبه‌رو خواهد شد که چرا سیاه‌وسفید است. و مثل همیشه باید این پاسخ را بدهم که رنگی چاپ کردن کتاب هزینه‌های آن را بالا می‌برد و قدرت خرید بخشی از مخاطبان کتاب را که عمدتاً جوانان و دانشجویان هستند، پایین می‌آورد. پس همین را داشته باشید تا بعد.

مثل همیشه خوش‌فکری دوست عزیزم نیما سلیمی، مدیر نشر مثلث، در به ثمر رسیدن این کتاب نیز مؤثر بوده است که جا دارد از او تشکر کنم. همچنین سپاسگزاری می‌کنم از حبیب ایلون، طراح گرافیک کتاب که همکاری با او برایم تجربه‌ی شیرینی بود.

درست در آخرین روزهای تدوین کتاب، خبری همه جهانیان را به خود جلب کرد: « فیدل کاسترو قهرمان انقلابی کوبا در نود سالگی درگذشت.» درگذشت او برای مردم کوبا از اهمیتی ویژه برخوردار بود. چه برای آنها که او را بزرگ‌مردی انقلابی می‌دانستند و چه برای آنها که او را عامل عقب‌ماندگی کوبا می‌خواندند. بدون قضاوت درباره‌ی کاسترو، باید گفت او یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخی قرن بیستم بود که با مرگش پرونده آرمان‌خواهی به بسته‌شدن همیشگی نزدیک‌تر شد.

منصور ضابطیان

زمستان ۱۳۵۹





بیست و هفت ساله، لیسانس روانشناسی،
رئیس هیئت مدیره «کنکور دیابک پیکر»

روزماری

حدوداً پنجاه و پنج ساله (خودش می گوید
چهل و پنج ساله)، خانه دار، صاحب آپارتمانی
در خیابان سن مارتین

ایبیس



شصت ساله، مصری الاصل، ساکن کانادا،
دوست ایبیس

احمد

بیست و پنج ساله، دیپلمه، بدون هنری
خاص، دوست دختر احمد

لیز

×



بیست و پنج ساله، خوش بر خورد و
مهربان، بدون مهارت و کاری خاص

دنی

شصت ساله، حدوداً ۱۲۰ کیلو، یک مادر
روستایی، مادرزن دنی

ماروپا





جاننی

شصت و پنج ساله، سیه چرده باشکمی بزرگ،
درون گرا، شاغل در هتل، همسر ماریا



کریستین

بیست و چهار ساله، دختر ماریا و جاننی و همسر
دنی، خندان و مهربان، کار خاصی انجام نمی دهد



ایما

چهار ساله، دختر دنی و کریستین، مثل
یک شکلات کوچک



مارتا

پنجاه و پنج ساله، مقتدر و فرمانروا،
صاحب خانه‌ای در وینالس



چپو

پنجاه ساله، همسر مارتا، آرام و مهربان،
مزرعه دار



فرناندو

سن نامشخص، آرام و سربه زیر، یکی از
زیباترین شخصیت‌های کتاب



وقتی پرچم آمریکا بالا می‌رفت و در ورزش نسیم کناره‌ی اقیانوس اطلس، ستاره‌هایش را به رخ دشمن قدیمی می‌کشید، با خودم فکر می‌کردم آینده‌ی کوبا چگونه خواهد بود؟ قضاوتی نمی‌کنم که بهتر است یا بدتر، این را خود کوبایی‌ها باید بگویند و تاریخ، اما هر چه هست دیگر شبیه کوبای امروز نخواهد بود. کوبایی که هنوز روح فیدل یا همدی که پستی‌اش در آن حضور دارد، کوبایی که هنوز «چه» قهرمان رویاهایش است، کوبایی که یکی از آخرین مظاهر دیگرگون بودن است... من دوست دارم این کوبا را ببینم، نه کوبایی که مثل جاهای دیگر دنیا بر از مک‌دونالد و کی‌اف‌سی است. من دوست دارم بر دیوارهای شهرهایش عکس چه‌گوارا را ببینم نه جاستین بیزر را... چند روز بعد خطر جدی‌تر شد. باراک اوباما هم قرار شد برای ملاقات با راثول کاسترو به هاوانا برود. شک ندارم که روند تغییرات و آمریکابیزه شدن سرعتی بیش از پیش خواهد گرفت. باید می‌جنیدم، اگر امسال هم به کوبا نمی‌رفتم معلوم نبود تا سال دیگر چه میزان تغییرات در آنجا صورت بگیرد و حقش کوبا می‌تواند از نام کابینالسیم برهد و همچنان شبیه جاهای دیگر باشد. باید می‌جنیدم و می‌رفتم. باید آخرین یادگاری‌های استقلال را می‌دیدم و ثبت می‌کردم.



Sebastian

As the American flag was rising, showing off its stars to its arch-enemy in the cool breeze of the Atlantic Ocean, I was wondering about the future of Cuba. I wouldn't judge if it's good or bad – it's up to the Cubans and history to tell – but whatever it turns out to be, it won't be any similar to today's Cuba. A Cuba in which the spirit of Fidel – with all its agedness – is still present; a Cuba in which Che is still the hero; a Cuba that is one of the last symbols of swimming against the current...

I love to see this Cuba, not the one in which, like any other place, McDonald and KFC are scattered. On the walls in Cuba, I love to see the figure of "Che Guevara" not Justin Bieber...

Some days later, the threat got even more serious. Barack Obama decided to meet Raul Castro in Havana. I have no doubts that the changes and the 'Americanization' will progress so fast.

I had to hurry; if I didn't travel to Cuba this year I would not know how much change I witness later; I don't know how much Cuba can survive the capitalism and still not look like every other place around the world.

I had to hurry and go there. I had to see the last reminiscence of the independence and record them...

